

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حکم تصرف صبی در اموالش پیش از رسیدن به سن رشد

ملاحظه فرمودید آنچه که ظاهر این آیه شریفه است این است که ابتلا به عنوان کاشف از رشد مطرح است و «وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَى» اینطور نیست که بگوئیم ابتلا به عنوان کاشف از بلوغ مطرح باشد. حالا عرض کردیم که این آیه شریفه مطالب متعددی دارد که باید این مطالب را مورد بحث قرار بدهیم ولو اینکه تا به حال هم چند مطلب مهم را مورد بحث قرار دادیم. این مطلب که آیا از آیه دو شرط استفاده می شود یا یک شرط، این مورد بحث قرار گرفت. آیا «حتی» در آیه حتی استینافیه است یا غایت است مورد بحث قرار گرفت، آیا «إِذَا» شرطیه است یا ظرفیه محض است، اینها مورد بحث قرار گرفت.

حالا یکی از مطالب که مورد بحث است این است که این قسمت دوم آیه «فَإِنْ أَنْسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» اگر دیدید که اینها به حدّ رشد رسیدند، «آنستم» را گفتیم به این معنا نیست که اینقدر اینها را امتحان کنید تا انس به رشد پیدا کنید، انس به رشد لازم نیست، آنستم یعنی وجدتم، ابصرتم و اعلمتم، اگر دیدید که اینها رشید شدند اموال را به اینها بدهید. اینجا بحثی که واقع می شود این است که آیا قبل از رسیدن به رشد این یتامی ولو مع اذن الولی، باز محجورند؟ به عبارت دیگر بگوئیم آیه شریفه می فرماید «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» یعنی تا حالا بحث از دفع اموال و تصرف استقلالی این یتامی است. آیه می گوید قبل از اینکه اینها به مرحله ی رشد برسند اینها حقّ تصرف استقلالی را ندارند. آیا ما می توانیم از آیه استفاده کنیم که قبل از رسیدن به رشد یتامی با اجازه اولیاء معامله را انجام بدهند؟

بعبارة أُخري ما در باب معاملات صبی سه فرض داریم:

فرض اول این است که صبی خودش مال را بردارد و بالاستقلال معامله کند و اصلاً کاری به ولیّ خودش نداشته باشد، صبی یعنی صبیّ غیر رشید یا غیر بالغ، حالا آنهایی که هم بلوغ و هم رشد را معتبر می دانند صبی قبل از رسیدن به این مرحله است، آنهایی که مثل ما از آیه فقط رشد را می فهمند می گوئیم قبل از رسیدن به رشد. فرض اول این است که بالاستقلال معامله ای را انجام بدهد، مسلم آیه دلالت دارد بر اینکه این صحیح نیست.

فرض دوم اینکه صبی با اذن ولی معامله ای را انجام بدهد و یا اگر صبی معامله ای را انجام داد بعد ولی آمد اجازه داد، آیا مفهوم این آیه که می گوید اگر به حدّ رشد نرسیدند «لا تدفعوا اليهم اموالهم» آیا می توانیم بگوئیم اطلاق مفهوم آیه می گوید این هم صحیح نیست.

فرض سوم در جایی است که صبی اصلاً نمی خواهد معامله ای انجام بدهد بلکه می خواهد انشاء عقد را جاری کند آیا مفهوم این آیه می گوید که حتّی انشاء عقد هم نمی تواند کند؟ اینها را می خواهیم بحث کنیم آن هم فقط با در نظر گرفتن این آیه، ما فعلاً کاری

به ادله دیگر نداریم، ما هستیم و این آیه شریفه.

آیه می‌فرماید «[فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ](#)» مفهومی این است که اگر اینها به حدّ رشد نرسیدند «لا تدفعوا إليهم اموالهم» آیا مفهوم می‌گوید که صبی چه استقلالاً و چه استیذاناً و چه انشاءً به طور کلی هر کاری انجام می‌دهد باطل است یا اینکه نه! مفهوم آیه این مقدار را دلالت ندارد.

بررسی دلالت آیه 6 سوره نساء بر حکم تکلیفی یا وضعی

برای اینکه نتیجه این بحث روشن شود؛ اینجا بحث دیگری در آیه شریفه وجود دارد و آن این است که کدام يك از حکم تکلیفی یا وضعی از آیه شریفه برداشت می‌شود؟ سه احتمال وجود دارد:

1) از این آیه شریفه فقط يك حکم تکلیفی می‌فهمیم به این معنا که بگوئیم آیه می‌فرماید اگر اینها به حدّ رشد نرسیدند دفع مال واجب نیست! یا بگوئیم حکم تکلیفی عدم وجوب و یا اینکه حرمت، برای اینکه شما نظیرش را در این قضیه شرطیه هم مطرح می‌کنید، وقتی می‌گوئید «إن جاءك زيد فأكرمه» آنجا می‌گوئیم مفهومش چیست؟ مفهومش این است که اگر زید نیاید اکرام واجب نیست، یا مفهومش این است که اگر زید نیامد اکرام حرام است، اینجا هم اگر ما گفتیم آیه شریفه فقط يك حکم تکلیفی را دلالت دارد، آیه شریفه اصلاً کاری به حکم وضعی صبی به نام محجوریت ندارد، آیه می‌فرماید اگر به حدّ رشد نرسیدند دفع مال به صبی حرام است، اما زائد بر این چیزی دلالت ندارد. اگر این را بگوئیم اصلاً آیه شریفه دیگر دلالت بر بطلان معاملات صبی هم ندارد، یعنی دلالت بر این ندارد که اگر صبی رفت يك معامله‌ای هم انجام داد معامله‌اش باطل است. اصلاً نظری به حکم وضعی ندارد، این يك احتمال که بگوئیم آیه فقط يك حکم تکلیفی را می‌گوید.

2) احتمال دوم این است که آیه اصلاً حکم تکلیفی را دلالت ندارد. اساساً آیه کنایه از يك حکم وضعی است «[فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ](#)» یعنی دیگر محجور نیستند، یعنی ولایت ولی بعد از اینکه اینها به حدّ رشد رسیدند ساقط می‌شود، بگوئیم اساساً آیه دلالت بر حکم تکلیفی به نام عدم وجوب دفع اموال یا حرمت دفع اموال ندارد، آیه اصلاً نمی‌خواهد بگوید اگر بچه‌ها به حدّ رشد نرسیدند و شما مال را به او دادید کار حرامی انجام دادید، نه! اصلاً دلالت بر حکم تکلیفی ندارد، پس دلالت بر چه چیز دارد؟ فقط و فقط دالّ بر حکم وضعی است، یعنی «[فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فليسوا بمحجورين](#)» دیگر محجور نیستند، فإن أنستم منهم رشداً فولايتكم ساقطة، دیگر ولایت ندارید.

3) احتمال سوم این است که ما بگوئیم آیه دلالت بر حکم تکلیفی دارد اما نه خصوص تکلیفی من حيث هو تکلیف، بلکه تکلیفی‌ای که کنایه‌ای از حکم وضعی هم هست، یعنی آیه می‌فرماید اگر یتامی به حدّ رشد نرسیده باشند شما حق ندارید اموال را به ایشان بدهید، اگر دادید کار حرام کردید اما اگر به حدّ رشد نرسیدند و اموال را دادید و کار حرام کردید فقط بر این اکتفا نمی‌شود، این بچه هنوز محجور است یعنی حقّ تصرف ندارد یعنی تصرفاتش هم باطل است.

پس سه احتمال از این نظر در اینجا جریان دارد؛ يك اینکه آیه فقط در مقام بیان حکم تکلیفی است و کاری به حکم وضعی ندارد، شما ببینید نظیر اینکه می‌گوئیم «لا يحلّ لأحد أن يتصرف في مال أخيه إلا بإذنه» این لا يحلّ حکم وضعی را دلالت دارد یا تکلیفی؟ فقط تکلیفی را دلالت دارد. می‌گوئیم در مال دیگران حقّ تصرف نداري، فقط يك حکم تکلیفی را دلالت دارد و قبلاً هم خواندیم اگر یادتان باشد که ما نمی‌توانیم حکم وضعی ضمان را استفاده کنیم که بگوئیم اگر بدون اذن او تصرف کردیم ضامنیم. بگوئیم اینجا هم آیه شریفه اصلاً کاری به محجوریت صبی و ولایت صبی ندارد و فقط حکم تکلیفی را دلالت دارد. احتمال دوم اینکه بگوئیم فقط دلالت بر حکم وضعی دارد و اینکه آیه «[فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا](#)» درست است که ظاهرش وجوب دفع است ولی در مقام بیان حکم تکلیفی نیست، «فادفعوا» یعنی «فإن الیتامی غیر محجورين» در این فرضی که رشید شدند. «إنکم ساقطون عن الولاية» به اولیاء می‌گوئیم وقتی اینها به رشد رسیدند شما از ولایت ساقط می‌شوید، سقوط از ولایت مثل خود

ولایت حکم وضعی است، حجر يك حکم وضعی است.

اما احتمال سوم این است که بگوئیم آیه شریفه ظاهرش يك حکم تکلیفی است اما حکم تکلیفی کنایه از حکم وضعی است، یعنی خدای تبارک و تعالی نمی‌خواهد يك حکم تکلیفی محض را در این آیه بیان کند، نمی‌خواهد بفرماید کجا دادن مال به یتامی حلال است و در کجا حرام است؟ می‌خواهد علاوه بر حلیّت و حرمت بیان کند که چه زمانی صبی محجور است و چه زمانی محجور نیست؟

حالا می‌خواهیم ببینیم از میان این سه احتمال کدام يك اظهر است؟ با توجه به اینکه در آیات قبل دارد «[وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ](#)» این يك، و خود سیاق را هم قرینه بگیریم «وابتلوا الیتامی» ما تا حالا معنا کردیم ابتلا برای کشف رشد است، اگر کسی ابتلا را برای کشف بلوغ بگیرد، این قرینه‌ای که الآن به عنوان داریم به عنوان قرینه سیاق بیان می‌کند برای او قرینیت ندارد، گفتیم ابتلا را خدا برای این قرار داده که ما بفهمیم چه زمانی این رشید است، می‌گوئیم ابتلا کشف از رشد است و رشد برای چیست؟ برای این است که فقط مال را به دستش بدهیم؟ نه، برای اینکه معاملاتش صحیح باشد، برای اینکه محجور نباشد، خود سیاق آیه هم قرینه واضحی است بر این معنای سوم که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید وقتی به حدّ رشد رسیدند شما حق ندارید مال اینها را نگه دارید، الآن اگر مال ایشان را نگه داشتید مثل این است که مال دیگر مالکان دست شما باشد، به اینها بدهید و خودشان هر معامله‌ای خواستند انجام بدهند ولی شما دیگر حقّ نگهداری این مال را ندارید چون شما دیگر ولایت ندارید، چون این یتامی به حدّ رشد رسیدند و عنوان محجور را ندارند، لذا اموال را بدهید به دست خودشان.

پس به نظر ما آیه دلالت دارد بر يك حکم تکلیفی، اما حکم تکلیفی محض نه! حکم تکلیفی کنایه از حکم وضعی. حالا بعد از اینکه این مطلب در اینجا روشن شد می‌گوئیم مفهوم آیه شریفه می‌فرماید اگر اینها به حدّ رشد نرسند اینها دیگر محجورند، وقتی آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر يك حکم تکلیفی دالّ بر حکم وضعی، مفهومی این است که اگر به حدّ رشد نرسند این یتامی محجورند؟ سؤال این است حالا که محجورند يك مصداق مسلّم روشن است، اگر خود یتامی بروند مستقلاًّ معامله‌ای را انجام بدهند این مفهوم شاملش می‌شود، معامله باطل است چون محجور است، حالا اگر یتامی رفتند به اذن اولیاء معامله انجام دادند، آیا این مفهوم آیه که دلالت بر محجوریت دارد باز این مورد را هم شامل می‌شود یا نه؟ امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب البیوع‌شان می‌فرمایند بله این مورد را هم شامل می‌شود، وقتی ما می‌گوئیم مفهوم آیه این است «الصبي محجور» محجور یعنی صلاحیت برای تصرف ندارد. دیگر فرقی نمی‌کند ولی به او اذن بدهد یا ندهد! و می‌فرماید شما این دو جمله را کنار هم قرار بدهید، خدای تبارک و تعالی بفرماید اگر صبی بخواهد تصرف کند باید به حدّ رشد برسد، اگر به حدّ رشد نرسید محجور است، بعد بگوئید اگر ولی آمد اجازه داد تصرف صحیح است، می‌فرمایند این دو قابل جمع نیست.

عین عبارت را دقت کنید می‌فرمایند «فَأَنْ يَصِحَّ أَنْ يُقَالَ إِنَّ الْيَتِيمَ مُحْجُورٌ عَنِ التَّصَرُّفِ فِي مَالِهِ وَلَا يَرْفَعُ الْحَجْرَ عَنْهُ إِلَّا بِالْبُلُوغِ وَالرَّشْدِ» از يك طرف بگوئیم یتیم محجور از تصرف در مالش است و این حجر برطرف نمی‌شود مگر به بلوغ و رشد. «ثمّ يقال» بعد گفته شود «لو قال الولي أنت مأذونٌ في التصرف في مالك صحّ معاملاته» اگر ولی بگوید تو مأذون در تصرف در مال ات هستی می‌فرماید تهافت بین این دو وجود ندارد.

بعبارة أُخري می‌فرماید اینجا این سؤال را مطرح کنید تا به واقع برسید. سؤال چیست؟ سؤال این است که بگوئیم خدای تبارک و تعالی چرا فرموده اگر یتامی به حدّ رشد نرسند اموال را دستشان ندهید؟ «لحفظ مال الیتیم» غرض خدای تبارک و تعالی این است که مال یتیم حفظ شود، آیا اینجایی که یتیم هنوز به رشد نرسیده، ولی دست روی دست بگذارد و بگوید من فقط به تو اجازه می‌دهم تا به بازار بروی و معاملات انجام بدهی، بعد بگوید من اجازه می‌دهم، آیا با این غرض خدا از جعل این حکم سازگاری دارد؟ نه! غرض خدای تبارک و تعالی از جعل این حکم حفظ مال یتیم است، در این فرض هم که یتیم خودش ولو فقط ولی يك اجازه لفظی به او داده، اما خودش به بازار رفته مبلغ را معین می‌کند، ثمن را معین می‌کند، شرایط را معین می‌کند، می‌فرماید این را هم شامل می‌شود، لذا مفهوم آیه این را شامل می‌شود. اما دو مورد هست که یقیناً مفهوم آیه این دو مورد را شامل نمی‌شود، يك مورد جایی است که صبی فقط بخواهد مجرد انشاء را انجام بدهد، اینجا را دقت کنید؟ الآن دو نفر نشستند ثمن و مثنی و

شرایط و ... را معین کردند، حالا به يك صبي سيّد مي‌گویند چون شما سيد هستيد ولو به حدّ رشد هم نرسيديد مي‌خواهيم شما انشاء اين بيع را انجام بدهيد، روشن است که مفهوم آیه دلالت بر بطلان این مورد ندارد! مورد دوم که مفهوم آیه دلالت بر آن ندارد جايي است که صبي مي‌خواهد تصرف در مال خودش کند، چون آیه لغرض حفظ اموال اليتامي و الصبايا اين را فرموده، حالا اگر يك کسي آمد گفت جناب صبيّ غير رشيد من تو را وکیل مي‌کنم تا نسبت به مال من معامله کنی، آیه این را دلالت ندارد. مفهوم آیه دلالت ندارد که اگر صبي از طرف کسي وکیل شد که معامله‌اي را برايش انجام بدهد این هم باطل باشد.

پس ببينيد ما بعد از اينکه آن مطلب را استظهار کردیم، آیه دلالت بر حکم تکليفي دالّ بر حکم وضعي دارد مفهوم آیه این است که اگر صبي به حدّ رشد نرسد، محجور است و دفع مال به او جايز نيست، اين مفهومش است، آن وقت مي‌گوئيم اين مفهوم دو مورد را مسلّم شامل مي‌شود و دو مورد هم مسلّم خارج است، مورد اول جايي که خودش مستقلاً بدون اذن و اجازه ولي بخواند تصرف کند، مورد دوم جايي که حتّي مع اذن الولي بخواند تصرف کند براي اينکه اين با غرض از جعل اين حکم براي صبي سازگاري ندارد، اما دو موردی که مسلّم شامل نيست، 1) در جايي است که بخواند صبي وکیل در انشاء شود اما نسبت به مال خودش، ولي رفته چک و چانه‌هايش را زده ثمن را معین کرده، مثنی را معین کرده، به خود صبي مي‌گویند توسيد هستي و حالا بيا انشاء عقد کن، اين اشکالي ندارد.

همچنين است اگر يك صبي عقد نکاحي را انشاء کرد در جايي که زوجه و زوج که هر دو بالغه و بالغ هستند هر دو وکالت بدهند به اين صبي که بيايد انشاء عقد کند. مفهوم اين آیه نمي‌گويد اين انشاء باطل است، به عبارت ديگر فقها در عباراتشان برخي مي‌گویند صبي اينقدر بي‌اعتبار است که مسلوب العبارة است يعني هر چه که مي‌گويد کالعدم است، گفت بعث! مثل اينکه نگفته بعث. اما ما باشيم و اين آیه، آیه دلالت بر اين مدّعي ندارد که صبي مسلوب العبارة باشد و مورد دوم در جايي است که کسي در اموال خودش وکیل کند نه در اموال صبي، مفهوم آیه این را هم شامل نمي‌شود.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين